



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# استقامت در اندیشه های مرجعیت

نویسنده:

آیت الله العظمی محمد یعقوبی

ناشر چاپی:

موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	استقامت در اندیشه های مرجعیت
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست مطالب
۱۴	مقدمه
۱۶	دیبچه
۱۶	اشاره
۱۸	معنای استقامت
۲۰	یک قدم تا استقامت
۲۱	راه های تحقق استقامت و تداوم در آن
۲۳	چگونگی تحصیل استقامت
۲۴	نکاتی عملی کسب استقامت و ثبات در آن
۲۶	نفس، سرآغاز رویش استقامت
۲۷	چرایی نیاز به ثبات و استقامت
۳۰	راه دست یابی به ثبات و استقامت
۳۱	ترک استقامت و آثار آن
۳۲	اثر اول : تصدی مقام امامت از سوی افراد ناشایست
۳۹	اثر دوم : فتح باب اجتهاد در مقابل نص
۴۲	اثر سوم : عدم ترتبیت و تکامل دینی امت اسلامی
۴۷	اثر چهارم : تفرقه و تقسیم امت اسلامی
۵۰	اثر پنجم : جداسازی مطلق و همه بُعدی دین از سیاست
۵۰	اشاره
۵۲	نظریه جدائی دین از سیاست

۵۴ ..... اثر ششم : جدایی میان نهاد خلافت و امت

۵۴ ..... اشاره

۵۵ ..... اخلاق و منش اهل بیت (علیه السلام)

۵۸ ..... اثر هفتم : به تأخیر افتادن تحقّق تمدن انسانی

۵۸ ..... اشاره

۶۲ ..... رهبری دینی و مرجعیت

۶۳ ..... شکل اول : مرجعیت فردی

۶۳ ..... شکل دوم : مرجعیت اجتماعی

۶۵ ..... درباره مرکز

## استقامت در اندیشه های مرجعیت

### مشخصات کتاب

حضرت آیت الله العظمی شیخ محمد یعقوبی

تهیه و ترجمه

موسسه نور

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم نرگس سلیمانی

ص: 1

اشاره





استقامت در اندیشه های مرجعیت

حضرت آیت الله العظمی شیخ محمد یعقوبی

تهیه و ترجمه

موسسه نور

ص: 3



مقدمه...7

دبیاچه...9

معنای استقامت...11

یک قدم تا استقامت...13

راه های تحقق استقامت و تداوم در آن...14

چگونگی تحصیل استقامت...16

نکاتی عملی کسب استقامت و ثبات در آن...17

نفس، سرآغاز رویش استقامت...19

چرائی نیاز به ثبات و استقامت...20

راه دستیابی به ثبات و استقامت...23

ترك استقامت و آثار آن...24

اثر اول: تصدی مقام امامت از سوی افراد ناشایست...25

اثر دوم: فتح باب اجتهاد در مقابل نص...32

اثر سوم: عدم ترتیب و تکامل دینی امت اسلامی...35

اثر چهارم: تفرقه و تقسیم امت اسلامی...40

اثر پنجم: جداسازی مطلق و همه بعدی دین از سیاست...43

نظریه جدایی دین از سیاست...45

اثر ششم: جدایی میان نهاد خلافت و امت...47

اخلاق و منش اهل بیت (علیهم السلام)...48

اثر هفتم: به تأخیر افتادن تحقق تمدن انسانی...51



رهبری دینی و مرجعیت...55

شکل اول: مرجعیت فردی...56

شکل دوم: مرجعیت اجتماعی...56

ص: 6

## مقدمه

با شرافت ترین موضوعی که محققان و نویسندگان در تلاش های جستجویانه خودشان در پی آن هستند موضوعاتی است که در راستای اهداف قرآنی و علوم و مفاهیم بلند آن است. و استقامت در زندگی بر امر الهی یکی از اهداف عالییه ای است برای هر مسلمان تا بتواند در سایه همت خود تلاش مضاعفی داشته باشد تا به این مقام برسد و از نعمت های خداوند بر ما این است که نعمت های خود را بر ما با اتمام و اکمل دین، تمام و کامل کرد که خود راهی است برای رسیدن به استقامت است. خداوند متعال در این باره می فرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ»، و نیز خداوند متعال پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پیروان او را بر استقامت بر امر پروردگار و دوری جستن از طغیان دستور داد: «فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتِ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (1).

کتاب پیش رو حاوی مطالبی است که از سخنرانی ها و بیانات مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی شیخ محمد یعقوبی (دام ظلّه) اقتباس شده است. سخنرانی های متعددی بنام های: «مَازَا خَسِرْتِ الْأُمَّةَ حِينَمَا وَلَّتْ أَمْرَهَا مَنْ لَا يَسْتَحِقُّ»، «السَّيِّدَةُ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ (عليها السلام)، وَ تَثْبِيْتُ الْأُمَّةَ عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ»، «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» و

ص: 7

نیز «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ»؛ ایشان در بیانات خود امت اسلامی را برای رهایی از دسیسه‌ها و اهداف شیاطین، و رسیدن به کمال انسانی‌را، تنها در سایه استقامت بر اوامر و نواهی پروردگار دانسته است. با اینکه سخنرانی‌ها در مناسبت‌های گوناگونی ایراد شده‌اند و معمولاً باید دارای آهنگ و لحن متفاوتی باشند، اما در این کتاب سعی شده است تا خواننده با آهنگ و لحن متفاوت روبرو نشود و تغییر لحن و آهنگ برای او ملال‌آور نباشد، و همچنین تلاش شد تا لحن خطابی به نوشتاری تبدیل شود. در پایان امیدواریم این اثر مورد قبول خداوند متعال واقع شود و ما را در نشر معارف دین‌یاری بفرماید.

موسسه نور

بهار 99

ص: 8

تلاوت قرآن به سه شکل ممکن است صورت گیرد؛ برخی قرآن را فقط با زبان تلاوت می کنند تا به ثوابهایی که در آیات و روایات ذکر شده نائل شوند؛ برخی دیگر علاوه بر خواندن زبانی، قرآن را با عقل هم تلاوت می کنند؛ هدف این نوع تلاوت معمولاً، رسیدن به نظریه علمی یا استفاده از آیات جهت استدلال بر یک مطلب است -استدلال اصولیان بر آیه نقر جهت اثبات حجیت خیر واحد یا استدلال نحویان بر برخی قواعد عربی از این نوع تلاوت است-؛ اما تلاوت برخی بجهت تدبر و تأثر درونی است تا اولاً امراض معنوی خود را درمان کنند و ثانیاً به برنامه ای جامع، دست یابند تا مسیر تکاملی شان را جهت رسیدن به رضای الهی کامل کنند.

هرکس می خواهد سعادت مند شود و به آنچه نزد خداست برسد، می تواند مسیر رسیدن به آن را، در چند دسته از آیات الهی تلاوت کند: یکی: آیات ابتدایی سوره مؤمنون: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ . . .» تا آیه «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ، الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»، دوم: آیاتی که «بندگان رحمان، را توصیف می کنند و دسته آخر: آیاتی که متقین را توصیف می کنند.

اما در این بحث، تدبر و تأمل خود را، بر آیه ای متمرکز کرده ایم که در آن، خصائصی عالی و نعمتهایی با اهمیت، به تصویر کشیده شده است؛ آیه مبارکه «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ



الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ ، نَزْلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ». مفاد ذکر شده، به صورت مختصر در آیه شریفه دیگری هم ذکر شده است: [إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ]. این آیات آموزه ای الهی، به نام «استقامت» را به ما آموزش می دهد؛ آموزه ای که دارای آثاری با اهمیت است و آیه ذکر شده در سوره فصلت به آنها اشاره دارد. [در این آیه اشاره شده که] ملائک، بر آنها که [استقامت بورزند]، فرود خواهند آمد و آنها را به آرامش و اطمینانی درونی بشارت می دهند، تا نترسند [خوف تا نترسند خوف نداشته باشند] و اندوهگین [محزون] نباشند؛

برخی فرق «خوف» و «حزن» را در این دانسته اند که اولی درباره امور پیش روست و دومی بخاطر تأسف خوردن درباره مسائل گذشته است؛ بنابراین کسانی که مصداق این آیه شریفه شوند از آنچه اتفاق خواهد افتاد ترسی به دل راه نمی دهند؛ اتفاقاتی همچون عدم تسلیم در مقابل طواغیت و سنن اجتماعی در دنیا و قبر و سختی های قیامت در آخرت؛ همچنین بخاطر امور زودگذر و فانی دنیوی هم دچار حزن نمی شوند چراکه می دانند از خداوند کریم، در عوض گذشتن از آن امور فانی، به زودی بهشتی بهتر از دنیا و باقی برای همیشه، دریافت خواهند کرد. برخی دیگر، فرق این دو وصف خوف و حزن را چنین بیان کرده اند: «وصف خوف، درباره عذاب استفاده می شود که شخص توقع آن را دارد مانند دخول در جهنم یا محروم شدن از بهشت؛ اما صفت حزن در خصوص نواقص و شروری استفاده میشود که ممکن است مؤمنان، در حال حاضر، به آنها گرفتار باشند مانند حزن مؤمن، بخاطر احتمال از دست دادن افعال خیر یا حزن او بخاطر احتمال انجام گناهان». در این صورت، ملائک، مؤمنان را نوید می دهند که: از آنچه

می ترسید یا بخاطر آن محزون شده اید، در امان هستید؛ پس گناهان آنها مورد بخشش قرار گرفته و عذاب از آنها دور گشته است».

## معنای استقامت

امیر المؤمنین (علیه السلام) پس از تلاوت این آیه شریفه فرمودند: « شما گفتید پروردگار ما "الله" است اکنون بر سر این سخن پایمردی کنید، بر انجام دستورهای کتاب او و در راهی که فرمان داده و در طریق پرستش شایسته او استقامت به خرج دهید، از دایره فرمانش خارج نشوید، در آئین او بدعت مگذارید و هرگز با آن مخالفت نکنید زیرا خارج شوندگان از دستورات الهی در روز قیامت از رحمت خدا دورند.» با توجه به بیان امیر المؤمنین (علیه السلام) ذیل آیه شریفه، می توان چنین ادعا کرد که «استقامت»، بر مضامین ذیل دلالت خواهد داشت:

1. ثبات: اولین معنایی که صفت استقامت بر آن دلالت دارد، ثابت و عدم انحراف بر اثر شهوت، ترس، حرص نسبت به موقعیتی خاص یا موقعیتی تشریفاتی و ... است؛ بروز موارد ذکر شده نشانه خارج شدن از صفت استقامت است. در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده که ایشان، بعد از تلاوت آیه مذکور چنین فرمودند: (مردم شهادتین را می گویند اما بسیاری از آنها پس از آن کافر می شوند؛ تنها کسانی آن استقامت کرده اند)؛ بنابراین نشانه «استقامت» این است که انسان بواسطه گناه یا عدم انجام واجبات، از حق منحرف نگردد و از صراط مستقیم دور نشود. امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» فرموده است: «یعنی ما را به راهی راهنمایی کن به وادی محبت تو ختم شود، و به بهشت تو برسد، و مانع از آن شود که هواهای

نفسانی خود را پیروی کنیم و نابود شویم یا به نظر خودمان عمل کنیم و هلاک شویم».

2. تداوم و استمرار بر اطاعت از خدا و انجام اعمال خیر: انسان تنها با قدم گذاشتن در مسیر صحیح به اهدافش نمی رسد بلکه باید در آن مسیر بدرستی و با مداومت قدم بردارد. حضرت علی (علیه السلام) در معنای «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» می فرماید: «یعنی خداوند توفیقاتی را که در گذشته ارزانی داشتی و به برکت آن تو را اطاعت کردیم، همچنان ادامه ده تا در آینده عمرمان نیز، تو را اطاعت کنیم».

3. اعتدال؛ نه افراط و نه تفریط: چراکه افراط و تفریط، باعث دوری از مسیر صحیح می شود؛ خداوند متعال می فرماید: «فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». طغیان به معنای خروج از حد اعتدال است.

4. وضوح در ایصال به هدف، بنابراین شبهه، شك، ابهام، تحیر و تردیدی باقی نمی ماند؛ همان طور که از جمله خصوصیات استقامت در مسیر، همین موارد است تا به طور کامل به هدف نائل شویم و کسانی که در مسیر هستند گمراه نشوند.

5. اخلاص: استقامت تنها زمانی معنا می دهد که برای خدا و در راهی باشد که خداوند به آن امر کرده باشد؛ هدف استقامت اموری همچون شهرت، مال، منصب و عزت نیست؛ خداوند می فرماید: «فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ» نه آن طور که تمایل دارید و نه به هر طریق دیگری.

مطلبی که اهل رقابت در هر کاری به آن اعتراف دارد این است که دستیابی به موفقیت و فتح قله آسانتر از ثبات در موفقیتها است؛ باید اعتراف کرد که ثبات در موفقیت در عمل بسیار سخت است و تنها به لطف خداوند متعال میتوان به آن نائل شد؛ بهمین خاطر در آیه محل بحث از مکلفین تنها خواسته شده که تنها قدم اول - استقامت را بردارند تا در ادامهی مسیر مستحق لطف الهی شوند و خداوند با لطف، بیکرانیش ملائک را بر آنها نازل کند تا امور اهل استقامت را برعهده بگیرند و آنها را به سوی نیکیها سوق دهند و آنها را بر مسیر، مستقیم ثابت قدم گردانند.

البته نسبت به مؤمنان مسئله وقتی سخت تر میشود که میبینیم خداوند متعال علاوه بر آنکه به خود مؤمنان دستور می دهد در مسیر، مستقیم استقامت، بورزند امر می کنید، که دیگران را هم به استقامت دعوت کنیم و دست آنها را هم در این مسیر بگیریم «فَأَسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ صاحب در المنثور با اسنادش از امام حسن (علیه السلام) نقل کرده که ایشان فرمودند «هنگامی که آیه «فَأَسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: آستین ها را بالا بزنید آستین ها را بالا بزنید و دیگر خندان دیده نشدند در مجمع البیان هم ذیل این آیه، شریفه از ابن عباس نقل شده که «آیه ای شدیدتر و سخت تر از این آیه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل نشد بهمین خاطر وقتی اصحاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند چه زود پیر شدید حضرت فرمودند سوره هود و واقعه مرا پیر کرد».

برخی گفته اند، آنچه باعث شده تا این آیه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گران بیاید آن است که، در این آیه به ایشان امر شده که دست دیگران را هم، در مسیر استقامت بگیرد و به آنها کمک کند؛ چراکه در آیه «فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»، باز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به استقامت، مورد امر قرار گرفته است اما جایی از ایشان بیان نشده که آن سوره، ایشان را پیر کرده است.

بنابراین وظایف متعدد و سختی بر دوش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده شده است؛ چراکه ایشان اولاً باید در تمام لحظات عمر شریفشان، در مسیر الهی و صراط مستقیم، استقامت بورزند - که خود این شامل تمامی افعال و اقوال می شود و تکلیف سختی است - علاوه بر این، باید آن استقامت در تمام لحظه ها، فقط برای خداوند متعال باشد - و این تکلیف از تکلیف اول سخت تر است -؛ اما مشکل ترین امر، این است که به ایشان دستور داده شده که دیگران را هم تمام اختلافاتی که در خلق و خوی، درجات و اصولی که دارند، مورد دستگیری قرار دهند. واضح است که این مسئولیت به تعداد تمامی کسانی که، هدایت و رهبری آنها برعهده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، سخت تر خواهد شد؛ علی الخصوص امروز که تمامی شرك، كفر، فسق، ظلم و استبداد با تمام افراد و امکانات به میدان آمده اند.

### راه های تحقق استقامت و تداوم در آن

خداوند، به ما یاد داده است تا - در مسیری که مورد رضایتش است و بندگان صالح در آن مسیر حرکت می کنند - از او، طلب استقامت کنیم؛ کیفیت این درخواست را ما یاد داده است تا هر روز، حداقل ده مرتبه در نماز بگوییم «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ خداوند، این راه را به

ما معرفی کرده و مشخصات آن را توصیف کرده است و فرموده است: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»؛ آنها که مورد نعمت خداوند قرار گرفته اند، چه کسانی هستند؟! خداوند می فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» و کسانی که از خدا و رسول اطاعت کنند، پس آنان همدم انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین هستند که خدا آنها را مورد انعام قرار داده و چه نیکو رفیقانی هستند».

بنابراین استقامت، با اطاعت از خداوند متعال، رسولش و کسانی که او دستور داده که از آنها اطاعت کنیم - یعنی ائمه (علیهم السلام) - و نایبان حقیقی آنها، محقق می شود؛ بنابراین تبعیت از رهبران حقیقی دین، ضامن تداوم استقامت، در صراط مستقیم است. در مجمع البیان نقل شده که از امام رضا (علیه السلام) پرسیدند: «استقامت چیست؟ آن حضرت فرمودند: بخدا، استقامت همان است که شما در آن قرار دارید»؛ در تفسیر قمی هم آیه «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»، به استقامت بر ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام) تفسیر شده است؛ صاحب کافی هم از محمد بن مسلم نقل کرده: «از امام صادق (علیه السلام) درباره آیه «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»، سؤال کردم، ایشان فرمودند: استقامت بر امامت هر کدام از ائمه بعد از دیگری «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ...» معانی الاخبار هم تفسیر آیه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» را از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل کرده است «صراط مستقیم، راه شناخت خداوند است؛ دو صراط مستقیم وجود دارد، یکی در دنیا و دیگری در آخرت؛ صراطی که در دنیاست همان امامی است که اطاعتش واجب است؛ هر کس او را بشناسد و به راهنمایی های او عمل کند، از صراطی که پل عبور از روی جهنم است، گذر



این انحراف اموری مختلفی است همچون: تبعیت از شهوات، اعتماد به دنیا و زیبایی های پوچ و باطل آن، اضطراب و ترس از دست دادن امور دنیوی، و... . برخی عوامل انحراف انسان، در دست خود او نیست؛ اما می توان با از بین بردن زمینه های انحراف، مانع آن شد. برخی عوامل انحراف اموری است همچون جهل، فراموشی، غفلت، سهل انگاری و...؛ گاهی انحراف انسان از پایداری در صراط مستقیم، عمدی نیست، بلکه بخاطر جهل یا غفلتی است که مرتکب شده است و همین باعث می شود که، خوبی های بسیاری را از دست بدهد؛ بهمین خاطر مؤمنین هر روز حداقل ده مرتبه در نماز از خداوند طلب می کنند تا علاوه بر ورود به صراط مستقیم، با حمایت و لطف او در این مسیر ثبات قدم هم داشته باشند و از هر نوع انحرافی در ورود به این راه یا در استقامت در آن، مصون باشند؛ چراکه در هر لحظه ممکن است خطا، انحراف یا اغوایی ایجاد شود مگر آنکه خداوند متعال به لطفش از ما دستگیری کند.

### نکاتی عملی کسب استقامت و ثبات در آن

در آیات الهی و روایات مأثوره، نکاتی عملی و برنامه ای کامل، جهت تحصیل استقامت و پایداری بر آن وجود دارد؛ اگر در آیات بعد از «فَأَسِرْتُمْ كَمَا أَمَرْتُ» دقت کنیم، می یابیم که آن آیات، نکاتی مهم و اساسی برای تدوین این برنامه ارائه می دهند. برخی از آن نکات مهم اموری است همچون: عدم اعتماد به ظالمین و مراقبت نسبت به نماز اول وقت و صبر؛ خداوند متعال می فرماید: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسِكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ، وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبَنَّ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ، وَ اصْبِرْ فَإِنَّ



اللَّهُ لَا يُضِيْعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می شود آتش شما را فرا گیرد؛ و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهد داشت؛ و یاری نمی شوید! در دو طرف روز، و اوایل شب، نماز را بر پا دار؛ چرا که حسنات، سیئات (و آثار آنها را) از بین می برند؛ این تذکری است برای کسانی که اهل تذکرنند! و شکیبایی کن، که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد!)

1. «تقوی»: تقوی از جمله اموری است که باعث ثبات بر استقامت استقامت می شود. امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «جز این نیست که من نفس (سرکش) خود را با تقواریاضت می دهم و رام می سازم تا در آن روز ترسناک عظیم، با امنیت وارد (صحنه قیامت) شود و در کنار لغزشگاه ها ثابت قدم باشد»

2. اجتناب از محارم الهی؛ منقول است که از امام صادق (علیه السلام) درباره عوامل تثبیت ایمان بندگان سؤال شد، آن حضرت فرمودند: «آنچه باعث تثبیت ایمان بندگان می شود اجتناب از گناهان است و آنچه باعث زوال ایمان بندگان می گردد، طمع است»

3. عمل صالح: ایمان مؤمن، تنها با عمل صالح مستقر می گردد و بارور می شود؛ امام صادق (علیه السلام) فرموده است «ایمان تثبیت پیدا نمی کند مگر با عمل»؛ و امام باقر (علیه السلام) فرموده است: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از کنار مردی گذر می کردند که رد باغش مشغول کاشتن درختی بود، حضرت ایستاد و به او فرمود: آیا درختی به تو معرفی کنم که ریشه اش استوارتر باشد و زودتر برسد و میوه های پاکتر و با دوامتر بدهد؟ عرض کرد: راهنمای کن مرا ای رسول خدا! فرمود: هرگاه وارد صبح و شام شدی، بگو: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَكْبَرُ»، که اگر این

را بگویی برای تو در برابر هر یک تسبیح ، از هر میوه ای ده درخت در بهشت خواهد بود و این اذکار یکی از مصادیق باقیات صالحات است.»

4. زهد: از امام علی(علیه السلام) نقل شده « هر که دل از دنیا برگیرد، و از ذلتش نترسد، و به عزتش دل نبندد خداوند بدون واسطه مخلوقی هدایتش فرماید؛ درس ناخوانده عالمش سازد، حکمت را (چون چشمه) در سینه اش جای دهد و (سیل آسا) بر زبانش جاری کند.» و در حدیث دیگری آمده: «هر کس حسین(علیه السلام) را در مرقش زیارت کند، خداوند او را بر صراط ثابت می کند در روزی که قدمها بر صراط لرزان است.»

### نفس، سرآغاز رویش استقامت

ثبات در ایمان و استقامت، لطفی است از ناحیه خداوند، که به هر کسی بخواهد، اعطا می کند: « وَ لَوْلَا أَنْ تَبَشَّرْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا » «و اگر ما تو را ثابت قدم نمی گردانیدیم نزدیک بود که به آن مشرکان اندک تمایل و اعتمادی پیدا کنی»، « قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ » «بگو، روح القدس آن را از جانب پروردگارت بحق نازل کرده، تا افراد با ایمان را ثابت قدم گرداند؛ و هدایت و بشارتی است برای عموم مسلمانان!»، « وَ لِيُزَيِّنَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ » « و دلها را محکم و استوار گرداند و گامهای شما را استوار بدارد»، «كَذَلِكَ لَتُثَبِّتَ بِهِ قُلُوبَكُمْ» «این بخاطر آن است که قلب تو را بوسیله آن محکم داریم.»

با این حال، شروع و جریان استقامت، از درون نفس مطمئنه ای است که ایمان و محبت به خداوند داشته باشد؛

کسانی که خداوند در کتابش آنها را یاد کرده و در وصف آنها فرموده است: آنها افعال خیر را اقامه می کنند تا از هواهای نفسانی خارج شوند و اوامر الهی را اطاعت کرده، بر آن مدامت داشته باشند «وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَاتَتْ أُكُلَهَا ضَيْعَفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِدْ بِهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (و مثل کسانی که اموال خویش را برای طلب رضای خدا از روی یقین و اعتقاد انفاق می کنند، مثل بوستانی است بر تپه ای، که بارانی تند، بر آن بارد و دو چندان میوه دهد، و اگر نه بارانی تند که نرم بارانی بر آن بارد. خدا به کارهای شما بیناست).

اگر عبد با معبود صادق باشد و برای کسب ثبات در استقامت، به دعا و عمل صالح متوسل شود و تمام تلاشش را انجام دهد، خداوند متعال هم او را بر صراط مستقیم، ثابت قدم میکند و از لغزش های احتمالی، مصون می دارد و در دنیا و آخرت سعادت می گرداند: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» «خدا مؤمنان را به سبب استوارشان در دنیا و آخرت پایدار می دارد. و ظالمان را گمراه می سازد و هر چه خواهد همان می کند»؛ منقول است که امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمودند: «همانا شیطان برای گمراه کردن دوستان ما به هنگام مرگشان، از چپ و راست به آنان نزدیک می شود. پس خداوند - عزوجل - از گمراهی او مانع می شود».

### چرائی نیاز به ثبات و استقامت

مسئله ثبات و تثبیت در استقامت، از مسائلی است که قرآن کریم، توجه ویژه ای به اصلاح و چاره جویی آن دارد؛

چرا که ممکن است انسان در دنیا با لغزش گاه و امتحانهای مختلفی، روبرو شود؛ و تنها چیزی که باعث نجات اوست، این است که اولاً از خداوند بخواند، در صراط مستقیم ثبات قدم داشته باشد و ثانیاً در عمل هم، سعی در تحصیل آن داشته باشد. از این رو، خداوند کلام مؤمنین را، در مواجهه با شیطان، نفس و دشمنان، چنین نقل می کند: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» «وَ كَأَيُّ مَنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ، وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِشْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ».

یکی از صفات بارز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ثبات قدم در مواجهه با لغزش گاه ها بوده است. امیر المؤمنین در دعای صباح درباره این صفت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «وَ الثَّابِتُ الْقَدَمِ عَلَى زَحَالِفِهَا فِي الزَّمَنِ الْأَوَّلِ» (و آن ثابت قدم در لغزشگاههای دوران پیش از بعثت). ثبات قدم پیامبر در طول حیاتشان همواره نمایان بود چراکه هرگز با کافران خوشرویی و چرب زبانی نکردند، در مقابل آنها سست نشدند و کوتاهی نکردند؛ تاریخ شواهد بسیاری بر ثبات قدم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر کرده است.

همین رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مورد تبعیت و تأسی اهل بیت ایشان، و تابعین صالح آنها قرار گرفته است. سیره آنها همواره و تا آخرین لحظه عمر، بر ثبات قدم، تداوم بر آن، صبر در بلاها و توصیه به شکیبایی، جریان داشته است. در این سیره «نشستن»، جایی ندارد بطوری که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «اگر قیامت فرارسد و در دست یکی از شما نهالی باشد، چنانچه بتواند برنخیزد تا آن را بکارد، باید آن را بکارد».

احتیاج به تثبیت و استقامت در این زمان بخاطر گسترش شبهات، انتشار مطالب گمراه کننده، فساد، اتحاد دشمنان، و تشطط مؤمنین، از هر زمان دیگری بیشتر احساس می شود؛ و رستگاری و عاقبت به خیری تنها با ثبات و استقامت، محقق خواهد شد. نقل شده که امام زین العابدین (علیه السلام) فرمودند: «هر که در دوران غیبت قائم ما، بر ولایت ما ثابت قدم باشد، خداوند پاداش هزار شهید مانند شهدای بدر و احد را به او عطا می فرماید»؛ و از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده: «قسم به خدایی که مرا بشیر و نذیر مبعوث فرمود، کسانی که در دوران غیبتش بر اعتقاد به او ثابت باشند، از گوگرد سرخ کمیاب تر هستند».

کسب استقامت در امور، تنها با لطف خاص خداوند و عمل مجدانه امکان پذیر است؛ از امام صادق (علیه السلام) نقل شده «خداوند اگر بخواهد تو را ثابت قدم گرداند، شیطان را بر خود راه مده»؛ در روایت دیگری از آن حضرت آمده «به زودی گرفتار شبهه شده و بدون امام (حاضر) می مانید و در آن زمان نجات نمی یابد مگر کسی که دعای غریق را بخواند. گفتم دعای غریق چگونه است؟ فرمود بگوید: «يا الله يا رحمان يا رحيم يا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ». یکی از دعاهای وارده در قرآن هم «رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» می باشد؛ در مجمع البیان چنین آمده «گفته شده زمانی که آیه «وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَاكَ» نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دعا کردند: «اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا».

بنابراین، تا در لحظات ابتلا و امتحان هایی که قدمها - بخاطر تبعیت از هواهای نفسانی، اعتماد به دنیا، دوری از امامان هدایت کننده-، لرزان می شود، به ثبات در ایمان و استقامت در بلاها و امتحان ها نرسیده باشیم، نباید به ایمانی

که داریم و افعالی که در ظاهر انجام می دهیم، اعتمادکنیم.

## راه دست یابی به ثبات و استقامت

حضرت زهرا(علیها السلام)، راه تثبیت ایمان در قلوب، بطوری که عمل صالح را هم بدنبال داشته باشد را در چند امر دانسته است: اول: تبعیت از امیر المؤمنین(علیه السلام)، دوم: حرکت براساس روش ایشان و سوم: تمسک به ولایت او؛ از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده: «مَا ثَبَّتَ اللَّهُ حُبَّ عَلِيٍّ فِي قَلْبِ مُؤْمِنٍ فزَلَتْ بِهِ قَدَمٌ إِلَّا ثَقَّةَ اللَّهِ قَدَمًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ» (1) «هر گاه خداوند حب علی را در دل مومنی استوار سازد و با این حال قدمش بلغزد، در روز قیامت قدمش را بر صراط استوار نگه دارد».

همچنین از ایشان نقل شده که فرمودند: «ثابت ترین بر صراط کسی است کهف محبتش نسبت به اهل بیت من بیشتر باشد». از امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) هم نقل شده که مراد از آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا» این است که اگر آنها به آنچه درخصوص علی سفارش شده بودند عمل می کردند برایشان بهتر بود» (2).

ما از سویی خداوند متعال امر به ثبات و تلاش مجدانه جهت تداوم آن شده ایم؛ همچنین از ما خواسته شده که شرایط آن را هم -با اطاعت از اوامر خدا و رسولش و همچنین با صبر و ترك نزاع و اختلافاتی که موجب شکست و از بین رفتن اعمال صالح می شود-، تحصیل کنیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقَيْتُمْ فِتْنَةً فَاتَّبِعُوا وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ»

ص: 23

---

1- میزان الحکمة، ج 1، ص 136.

2- تفسیر الصافی، ج 2، ص 266

تَقْلِحُونَ، وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ مَا يُوعِظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا» (ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه با گروهی (از دشمن) رویرو شدید، ثابت قدم باشید و خدا را بسیار یاد کنید تا شما رستگار شوید. و از خداوند و فرستاده اش اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع نکنید، که سست می شوید و مهابت و قوتتان از بین می رود، و صبر کنید، همانا خداوند با صابران است).

## ترك استقامت و آثار آن

پس از آنکه در سقیفه ابوبکر به عنوان جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) منصوب شد- شرح آن حوادث در کتب روایی و تاریخی، آمده است، حضرت زهرا (علیها السلام) به مسجد پدرشان رفتند و خطبه ای ایراد فرمودند؛ حضرت در آن خطبه، مردم را دعوت کردند تا به «رکن شدید ثابت» یعنی امیر المؤمنین (علیه السلام)، پناه بیاورند و از مخالفت با آن حضرت برحذر باشند و فرمودند: «وای بر آنان! چگونه خلافت و پیشوایی را از بنیان های استوار رسالت، پایه های نبوت و هدایت، محل نزول جبرئیل امین و دانای آگاه به امور دنیا و دین، دور ساختند. بی شک که این زیانی آشکار است» «وَلَوْ أَنَّ بِي أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» «اگر مردم قریه ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را به رویشان می گشودیم، ولی پیامبران را به دروغگویی نسبت دادند. ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه شان کردیم»؛ آن حضرت مردم را از عاقبت کاری که کرده بودند برحذر داشت و بیم داد با عملی که مرتکب شده اند، جریانی فاسد را تأسیس کرده اند

و فتنه ای بزرگ را

ص: 24

رقم زده اند که آتش آن دامن تمام نسل های بعد را هم خواهد گرفت: «به جان خودم سوگند! نطفه ی فساد بسته شد؛ اندکی مهلت دهید تا این بذر شوم به ثمر بنشیند و نتایج فسادش آشکار شود. آنگاه به جای شیر، قدحی پر از خون تازه و زهر کشنده بدوشید. «و این جاست که باطل پیشگان زیان می کنند» و فرجام آنچه را پیشینیان پایه نهادند آیندگان در می یابند.»

اما با عدم اطاعت عده ای از اوامر خدا و وصایای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و همچنین با عدم توجه به نصایای دلسوزانه حضرت زهرا (علیها السلام)، نسبت به پایداری و استقامت در تبعیت از حضرت علی (علیه السلام) و عدم انحراف از صراط مستقیم، متأسفانه نتایجی به وجود آمد که تأثیر آن تا زمان ما ادامه دارد. برخی از آن نتایج عبارتند از:

### **اثر اول : تصدی مقام امامت از سوی افراد ناشایست**

روشن است که مبلغ و موسس هر رسالت و به تعبیر امروزی هر ایدئولوژی ای می بایست خود به صورت کامل و از لحاظ علمی و اجرای رسالت خود، اشراف و احاطه کامل داشته باشد. و البته این احاطه باید به گونه ای باشد که هدایت بخش منش، رفتار، افکار و روابط وی باشد.

با این حال بررسی های تاریخی و شواهد قطعی بیانگر آن است که متصدیان مقام خلافت پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از چنین ویژگیهایی برخوردار نبوده اند. بلکه خود انسان های عادی همچون دیگر افراد جامعه بوده اند که اتفاقاً بسیاری از دیگر افراد جامعه نسبت به آن ها تعالیم دینی را بهتر فرا گرفته و در زندگی خویش جاری کرده اند. غاصبان خلافت در دوره حیات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و تا پایان



زندگی مبارکشان بارها متعرض ایشان شده و نسبت به فرامین و دستورات ایشان از خود تَمَرَد نشان داده اند. سرپیچی از همراهی ارتش اَسامه(1) و مخالفت با درخواست نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در خصوص نوشتن وصیت در روز پنج شنبه از این جمله است.

آنان اشخاصی بودند که جاهلیت در اعماق جان و وجودشان ریشه دوانیده بود. چه آن که بخش اعظم حیات خویش را در دوره جاهلیت سپری کرده و لذا عدم شایستگی، جهالت و لغزش های مکرر از جمله شاخصه های اصلی رفتاری ایشان به شمار می آمد. امیر مومنان علی (علیه السلام) در خطبه معروف «ششقیه» رهبر منحرف ایشان را این گونه معرفی می نماید:

«فَيَا عَجَبًا، بَيْنَا هُوَ يَسَّ بِتَيْلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخِرِ بَعْدَ وَفَاتِهِ - لَسَدًا مَا تَشَّ طَرَا صَدْرُ عَيْهَا - فَصَدَّ بِرَّهَا فِي حَوْزَةِ حَسَدٍ نَاءً، يُغْلُظُ كَلْمَهَا - أَيُّ تَجْرُحُ جُرْحًا عَظِيمًا - ، وَيَنْخُسُنُ مَسْهَا ، وَيَكْثُرُ الْعِتَارُ فِيهَا وَ الْإِعْتَادُ مِنْهَا ، فَصَاحِبَهَا كَرَآكِبِ الصَّعْبَةِ ، إِنَّ اللَّهَ تَقَى لَهَا حَرَمٌ ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّم ، فَمِنِي النَّاسِ - لَعَمْرُ اللَّهِ - بِخَبْطٍ وَ شِمَاسٍ - وَ هُوَ إِبَاءُ الْفَرَسِ عَنْ رُكُوبِ ظَهْرِهِ - ، وَ تَكُونُ وَاعْتِرَاضُ - أَيُّ سَيْرٌ غَيْرِ مُسْتَقِيمٍ -»(2)

شگفتا! اولی با اینکه در زمان حیاتش می خواست حکومت را واگذارد، ولی برای بعد خود عقد خلافت را جهت دیگری بست. چه سخت هر کدام به یکی از دو پستان حکومت چسبیدند! حکومت را به فضایی خشن کشانیده، و به کسی رسید که کلامش درشت، و همراهی با او دشوار، و لغزشهای فراوان، و معذرت خواهیش زیاد بود. بودن با حکومت او کسی را می ماند که بر شتر چموش سوار است،

ص: 26

- 
- 1- ابن هشام، السيرة النبوية، ج4، أمر الرسول بإيفاد بعث أسامة
  - 2- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج1، شرح خطبه ششقیه

که اگر مهارش را بکشد بینی اش زخم شود، و اگر رهایش کند خود و راکب را به هلاکت اندازد! به خدا قسم امت در زمان او دچار اشتباه و نا آرامی، و تلون مزاج و انحراف از راه خدا شدند.

برجسته ترین ویژگی ایشان را می بایست جهل ایشان به احکام الهی عنوان کرد که از جمله اساسی ترین شرایط رهبری و زعامت شرعی به شمار می آید. به عنوان مثال خلیفه دوم به جهل خود این گونه اعتراف کرده و می گوید: «كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّى رِبَّاتِ الْحَجَّالِ»<sup>(1)</sup> همه مردم حتی زن های پشت پرده به احکام شرع از عمر داناتراند. این اعتراف تلخ و از روی اجبار آن گاه بر زبان خلیفه جاری شد که از تعیین مهریه از میزانی معین منع نموده و زنی از پشت پرده پاسخ وی را این گونه داد که آیا این کلام خداوند متعال را نشنیده ای که فرموده است: «وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ فِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا»<sup>(2)</sup> اگر خواستید زنی به جای زنی دیگر بگیرید و او را قنطاری مال داده اید، نباید چیزی از او باز ستانید آیا به زنان تهمت می زنید تا مهرشان را باز پس گیرید، این گناهی آشکار است.

بررسی تاریخی نشانگر آن است که بسیاری از مسائل . حتی ابتدایی و عادی - که به طور مکرر در زمان حیات رسول خدا مُبتلا به بوده و همگان نسبت به آن آگاهی داشته اند (مانند نماز میت) خلفاء نسبت به آن جهل داشته اند. خلیفه دوم در پاسخ به چرایی استفاده علمی اندک از محضر رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) می گوید: «فعاليت های تجاری و بازرگانی مانع از آن شده بود (3)».

ص: 27

---

1- علامه امینی، الغدير، ج 1، ص 182 و ج 6، ص 182.

2- نساء: 20

3- مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، صحيح مسلم، با شرح النووی، جزء 14، ص 134. (ألهانا الصفق بالأسواق)

همچنین شواهد حاکی از آن است که آن ها حتی نسبت به اصل پیامبری و عصمت نبی خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز تشکیک می کردند و مستقیماً حضرت را این گونه خطاب می کردند که «أَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ» تو همان کسی هستی که گمان می کنی رسول خدایی. یا در پاسخ به درخواست کاغذ برای نگارش وصیت نامه از سوی حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) پاسخ می دادند که: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرُ»<sup>(1)</sup> این مرد [رسول خدا] هذیان می گوید.

در مقابل این جریان، علی بن ابی طالب بود که رسول خدا به شخصه و به طور خاص وی را برای تصدی این منصب الهی یعنی زعامت جامعه دینی مهیا کرده بود. علی (علیه السلام) خود در خصوص تربیت دینی و الهی پیامبر درباره وی می گوید:

«وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ، وَضَعَنِي فِي حَجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ، يَضْمِنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَيَكْنِفُنِي فِي فِرَاشِهِ، وَيَمْسِنِي جَسَدِهِ، وَيَشْمِنِي عَرَفَهُ وَكَانَ يَمْضَغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ، وَمَا وَجَدَ لِي كَذِبًا فِي قَوْلٍ، وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ... . . . وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتِّبَاعَ الْفَصِيحِ يَلِ أَثَرُ أُمَّهُ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ عِلْمًا مِنْ أَخْلَاقِهِ، وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءٍ، فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ وَ حَدِيحَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا، أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ، وَأَشْمُ رِيحَ التُّبُوءَةِ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَبِّي الشَّيْطَانَ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذِهِ الرَّئِثَةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ،

وَتَرَى مَا أَرَى، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ، وَ لَكِنَّكَ وَزِيرٌ، وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ»<sup>(2)</sup>

ص: 28

1- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج 3، سال یازدهم. و هاشم معروف الحسینی، سیرة الأئمة الاثني عشر، ج 1، مع النبي في ساعة الوداع.

2- شیخ محمد عبده، شرح نهج البلاغة، ج 2، صص 171-172.

مرا نسبت به رسول خدا (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) به خاطر خویشی نزدیک و منزلت مخصوص می دانید، وقتی کودک بودم مرا در دامن می نشاند، در آغوشش می فشرد، در فرازش جای می داد، تنش را به تنم می سایید، و بوی خوشش را به من می بویانید، غذا را جویده در دهانم قرار می داد. هرگز دروغی در گفتار، و اشتباهی در عمل از من ندید. من همانند طفلی که به دنبال مادرش می رود دنبال او می رفتم، هر روز برای من از اخلاق پاک خود نشانه ای برپا می کرد، و مرا به پیروی از آن فرمان می داد. هر سال در حراء مجاورت می نمود، تنها من او را می دیدم و غیر من کسی وی را مشاهده نمی کرد. آن زمان در خانه ای جز خانه ای که رسول حق (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) و خدیجه در آن بودند اسلام وارد نشده بود و من سومی آنان بودم. نور وحی و رسالت را می دیدم، و بوی نبوت را استشمام می کردم. به هنگام نزول وحی بر ایشان (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) صدای ناله ای را شنیدم، عرضه داشتم: یا رسول الله، این صدای ناله چیست؟ فرمود: این ناله شیطان است که از پرستش شدن یأس و نا امید شده است؛ تو آنچه را می شنوم می شنوی، و آنچه را می بینم می بینی، جز اینکه پیامبر نیستی، ولی وزیر من و بر طریق خیر هستی.

تا بدانجا که ایشان در نهایت همین خطبه و با لحاظ مناقب خود و روش تربیتی نبوی خویش و با مقایسه میان خود و غاصبان خلافت می فرماید: «فَمَنْ ذَا أَحَقُّ بِهِ مِنِّي حَيًّا وَ مَيِّتًا؟» (1) - چه کسی از من نسبت به (جانشینی) رسول الله چه در هنگام حیات او و چه در هنگام مرگ - سزاوارتر است.

برنامه و طرح آماده سازی جانشین از سوی رسول خدا این گونه صورت گرفت. حال آن که رقیبان حضرت (علیه السلام) حتی

ص: 29

---

1- شیخ محمد عبده، شرح نهج البلاغه، ج2، صص 171-172.

به اندازه سر سوزنی از این تربیت الهی بهره ای نبرده بودند.

با توجه به مقایسه صورت گرفته در فوق، تصدی مقام خلافت از سوی جریان یادشده و افراد ناشایست، نتایج و پیامدهای خطرناک علمی و نظری خاصی را در پی است که به آن ها اشاره ای گذرا می شود:

اول: تحریف چهره واقعی اسلام

از آن جا که بسیاری از امت ها و ملت ها پس از حیات مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به دین مبین اسلام گرویدند، زعامت بر جامعه اسلامی موجب تحریف چهره واقعی اسلام و ارائه نسخه ای تحریف شده از این دیانت آسمانی به ایشان گردید. چرا که این عده، دین را نه از منبع اصلی آن که از کلام و سیره صحابه ای دریافت کرده بودند که خود از شایستگی کامل برای نمایندگی چهره اصیل و کامل اسلام برخوردار نبودند. از این رو مسلمانان جدید، تصویری جز آن چه توسط دستگاه خلافت و مبلغان آن ارائه گردیده بود، در اختیار نداشته و لذا آن را به عنوان اسلام حقیقی پذیرفتند. به طور طبیعی گذشت زمان و فاصله گرفتن از سده های نخست طلوع اسلام به تدریج بر ناخالص تر شدن و ناقص تر شدن این تصویر کمک نموده و به وضع امروزی درآمده که بسیاری از اقوام و ملت ها از اسلام چیزی جز نام اسلام و برخی از شعائر شکلی چیزی نمی دانند.

دوم: جرأت یافتن دشمنان اسلام و به ویژه یهودیان

از دیگر تبعات و آثار مخرب زعامت جریان غصب خلافت، جرأت یافتن دشمنان اسلام و به طور خاص یهودیان

علیه اسلام است. این دشمنان که در دوره حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و به واسطه عدم وجود رخنه گاه های نفوذ، توان هیچ گونه عرض اندام و اظهار وجودی نداشتند در دوره پس از ارتحال حضرت، و به دلیل تصدی مقام زعامت توسط افراد غیر شایسته، این فرصت را یافتند تا از طریق غلبه علمی بر خلفاء و در محاصره قرار دادن ایشان و تکرار تجارب شکست آمیز ایشان، اعتماد و ایمان مسلمانان نسبت به دین اسلام را شست کرده و به مرور موجب دست کشیدن ایشان از دین شان گردند.

حملات سخت اعتقادی مشتمل بر پرسش های سخت و گوناگون از خلفاء که موجب گیر افتادن و عجز آن ها و در نتیجه متزلزل شدن اعتماد مردم و پیدایش احساس شکست در آنها می گردید، با توجه به چنین رویکردی از سوی دشمنان اسلام در دوره پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قابل تفسیر است. همچنین اعترافات مکرر خلفاء مبنی بر انحصار پاسخ ها و مشکل گشایی علمی در علی (علیه السلام) که همواره در کمین دشمنان نشسته و به همه پرسش ها و شبهات ایشان پاسخ داده و مکر و حيله آنان را به خودشان باز می گردانید، موید عجز و جهل آن ها در مقابل دشمنان اسلام است. (1)

سوم: چشم طمع مقام پرستان و جاه طلبان به منصب خلافت

از دیگر تبعات ویرانگر غصب خلافت می توان به باز شدن باب طمع و آز نسب به مقام شریف خلافت و جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از سوی مقام پرستان، جاه طلبان و هوا پرستان فاسق و فاجر اشاره کرد که دیگر حتی ظاهر مساله را رعایت نکرده و بدون احساس نیاز به بیعت از

ص: 31

روش هایی همچون زور و غلبه برای تصدی مقام خلافت بهره می جستند. ماجرای انتصاب فردی فاسق و فاجر همچون یزید بن معاویه به مقام خلافت و تقدیس وی از سوی بسیاری از علمای عامه و معرفی وی به عنوان ولی امر بهترین مدعای تاریخی است.

## اثر دوم : فتح باب اجتهاد در مقابل نص

دومین پیامد زیانبار غصب خلافت را می بایست باز شدن باب اجتهاد در مقابل نص یعنی فتوی دادن و حکم دادن بر اساس نظرات شخصی و تفسیر به رأی برخلاف نص صریح دستورات خداوند حکیم است. چنین رویکردی به معنای آن است که فردی خود را به عنوان شریعت گذار و پروردگاری جعل کرده که در برابر الوهیت خداوند متعال - که تنها موجود برخوردار از حق تشریح و حاکمیت است - می بایست مورد اطاعت قرار گیرد. مساله ای که به طور قطع و یقین توسط خداوند متعال رد شده و بر این مساله تاکید نموده است که هر حکم و شریعتی که مستند به شریعت مقدس نباشد، امری جاهلی است:

« وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ »<sup>(1)</sup>؛ هر کس به آنچه خدا نازل کرده است داوری نکند، از کافران است.

« وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ »<sup>(2)</sup>؛ هر کس به آنچه خدا نازل کرده است داوری نکند، از ستمگران است.

ص: 32

---

1- مائده: 44

2- مائده: 45

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»<sup>(1)</sup>؛ هر کس به آنچه خدا نازل کرده است داوری نکند، از نافرمانان است.

علت جاهلی بودن چنین رویکردی آن است که تسلیم و اعتراف به فرامین الهی از جمله شرایط ایمان کامل است و روشن است که اجتهاد شخصی در برابر نص صریح فرامین الهی نشانگر عدم تسلیم و اعتراف به دستورات خداوند متعال و در نتیجه جاهلی بودن آن است. از همین رو آیه 65 سوره نساء ایمان را منوط به تسلیم محض بودن در برابر حکم الهی و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عنوان می کند: «فَلَا - وَرَبِّكَ لَا - يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً» نه، سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند، مگر آنکه در نزاعی که میان آنهاست تو را داور قرار دهند و از حکمی که تو می دهی هیچ ناخشنود نشوند و سراسر تسلیم آن گردند.

با این حال اصحاب سقیفه در برابر فرامین الهی، باب اجتهاد گسترده ای را باز کرده و به دلایل متعدد نسبت به نصوص دینی بی توجهی نمودند که در ذیل به آن ها اشاره ای گذرا می شود:

1. جهالت و عدم اطلاع کامل نسبت به احکام ریعت که موجب آن می شد تا خلفاء با استنباط شخصی و تفسیر به رأی اقدام به حکم کردن نمایند.

2. حفظ منافع و اهداف شخصی و گروهی خود که در گروی تعطیل ساختن و حذف بسیاری از نص های صریح

ص: 33



الهی متعارض با خط و طریق ایشان و توجیه رفتارهای مخالف احکام الهی بود.

3. غایب ساختن و پرده انداختن بر تنها نماینده حقیقی و زبان ناطق شریعت (علی و اهل بیت علیهم السلام).

در هر صورت و با صرف نظر از چرایی اتخاذ رویکرد اجتهادی در برابر نصوص الهی، این اقدام خلفاء از یک سو به قیمت تعطیل شدن احکام الهی - که هر کدام، منبع خیری برای امت اسلامی بودند - انجامید. ازدواج موقت یکی از این احکام بود که توسط خلیفه دوم قدغن و ممنوع اعلام گردید. امیر مومنان علی (علیه السلام) در این خصوص می فرمایند که «لَوْلَا نُهْيُ فُلَانٍ عَنِ الْمُتَعَةِ مَا زَنَى إِلَّا سَقِيًّا»<sup>(1)</sup> اگر نهی فلانی خلیفه دوم از ازدواج موقت نبود، جز انسان تیره بخت کسی زنا نمی کرد.

از دیگر سو اجتهادگرایان در مقابل نص، با تفسیر به رأی خاص خود اقدام به توجیه بدترین منکرات ارتكابی از سوی یاران و نزدیکان خود می نمودند. به عنوان نمونه مالک بن نویره<sup>(2)</sup> که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به بهشتی بودن وی شهادت داده بودند - توسط دستگاه خلافت کشته شده و خالد بن ولید در همان شب قتل مالک با همسر وی جماع کرده و خط خلافت با خونسردی و در توجیه این اقدام شنیع می گوید که خالد اجتهاد کرد و در اجتهاد خود به خطا رفت.<sup>(3)</sup>

ص: 34

---

1- ثقة الاسلام کلینی، کافی، ج 5، ص 448.

2- مالک بن نویره از سران قبیله بنی تمیم بود که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اسلام آورده و به دلیل ارادت خاص به علی (علیه السلام) از بیعت با ابو بکر امتناع کرد و صدقات و زکات جمع شده را برای او نفرستاد. ابو بکر او را به ارتداد به علت نپرداختن زکات متهم کرد و خالد بن ولید را به سوی او فرستاد. خالد مالک را با ناجوانمردی تمام در حین نماز به اسارت گرفته و پس از اینکه زیبایی همسر وی را مشاهده کرد، او را کشته و همان شب به همسرش تجاوز نمود.

3- ر.ک: شیخ محمد رضا مظفر، سقیفة، ص 26. (تأول خالد فأخطأ)

آنها همچنین با استناد به اصل «اجتهاد» برای نبرد با خلیفه مشروع زمان خود یعنی علی (علیه السلام) مهیا شده و جنگ های جمل و صفین را به حضرتش تحمیل نموده (1) و مدعی آن شدند که این اقدام آن ها اجتهادی است که برای آن مستحق پاداش و ثواب بوده و حتی اگر به خطا نیز رفته باشند باز برایشان یک ثواب محفوظ است: «ثواب اجتهادورزی»!

فتح باب اجتهاد به مرور زمان از شکل بسیط و اولیه خویش خارج شده و در سال ها و قرن های بعد عمیق تر شده و اصول، قوانین و ضوابطی برای آن وضع شده و در نتیجه مذاهب متعددی در برابر مذهب حقه شیعه پدید آمد.

### **اثر سوم : عدم تربیت و تکامل دینی امت اسلامی**

از جمله نتایج فاجعه بار حاکمیت دستگاه خلافت، سخت شدن فرآیند تربیت پذیری و تکامل پذیری امت اسلامی است. واقعیت آن است که اراده الهی به آن تعلق گرفته بود که با این رسالت مبارک (دین اسلام) بشریت را از مُرداب بی برکت جاهلیت به قلّه رفیع توحید، پاکی، ایمان و خوشبختی دنیا و آخرت برساند. اراده پروردگار متعال به آن تعلق گرفته بود که با طی این مسیر از سوی مسلمانان، امتی کامل به دست رسول خدا و ائمه معصومین (علیهم السلام) ساخته شود که نمونه ای برای عالمیان به شمار آید. ولی طرد ائمه و اولیاء راستین از موضع و جایگاه رهبری جامعه به مشکل شدن و سخت شدن این فرآیند و گُند شدن سرعت آن گردید. مهم ترین نتایج و آثار مشکل شدن فرآیند تربیت پذیری امت اسلامی را می توان این گونه برشمرد:

ص: 35

---

1- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، مجلد سوم، بخش پنجم.

از جمله مولفه‌ها و عناصر اصلی و مهم در تربیت، همانا مساله الگو می‌باشد که قرآن از آن تعبیر به «اسوه حسنه» می‌کند. چرا که انسان معیار و الگو نمونه‌ای عملی است که ارزش‌های تربیتی در وی تجلی یافته است. در نتیجه فقدان نمونه کامل تربیتی یا منحرف بودن نمونه معرفی شده به جامعه، موجب بی‌اثر شدن کلام و الگوی نظری تربیتی و تبدیل آن به نوشته‌ای بر روی کاغذ خواهد شد.

به طور طبیعی نمایندگان و راهبران دستگاه خلافت هرگز نماد یک پیشوای نمونه نبوده و نتوانسته‌اند نمایانگر چهره‌ای بی‌آلایش و خالص از رفتار اسلامی باشند. بر عکس به مرور زمان، تضاد و تناقض کامل رفتارهای ایشان با تعالیم اسلامی روشن گردید.

براستی چگونه می‌توان از چنین افرادی تربیت امت و پیشبرد آن به سوی کمال را توقع داشت.

در تبیین تضاد سیره تربیتی دستگاه خلافت با ارزش‌های اسلامی می‌توان به نمونه‌های فراوانی اشاره کرد. به عنوان مثال، مساله عدم برتری عرب بر عجم و بالعکس از بدیهی‌ترین ارزش‌های اخلاقی و فقهی اسلام است. همان‌گونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در این خصوص همواره می‌فرمودند: «لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ أَعْجَمِيٍّ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ» عرب هیچ برتری بر عجم ندارد جز با رعایت تقوا. با این حال در کیفیت تعامل دستگاه خلافت با امت اسلامی، شاهد تبعیض اجتماعی، اقتصادی و سیاسی میان عرب و عجم، برتری بخشیدن به عرب و تحقیر نژاد و زبان عجم و نام‌گذاری عجم به «موالی» و احتساب ایشان به عنوان شهروندان درجه دوم بوده ایم.

نمونه دیگر در فهم ماهیت تعامل خط خلافت با اهل بیت نبی (صلی الله علیه و آله و سلم) است. که علیرغم دستور قرآن مبنی بر ضرورت محبت به نزدیکان و اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان مزد رسالت حضرت (1)؛ شمرده شده اما با این حال تاریخ گواهی می دهد که دستگاه حاکمه اهل بیت پیامبر گرامی اسلام را به مدت قرن ها مورد قتل، ترور، شکنجه، زندان و آواره ساختن قرار داده است.

نمونه دیگر در ممنوعیت و حرمت شرب خمر است که مشاهده می شود که حاکمان منسوب به دستگاه خلافت منبر پیامبر مشروب نوشیده و در محراب ایشان آن را بالا آورده اند.

نتیجه دوم:

پدید آمدن فرصت های انحراف که در سایه خلافت انحرافی برای مردم پدید آمده بود، مانعی دیگر در فرآیند تربیت پذیری امت اسلامی به شمار می آید. چرا که با فقدان مانعی که امت را از انحراف بازدارد، نفس انسانی به اقتضای طبیعتش به شهوات میل داشته و انسان را به گمراهی می کشاند.

از همین رو جامعه برای تکامل پذیری خود در فرآیند قرب الی الله نیاز به موانعی سرسخت و محکم در برابر زمزمه های شیطانی و هواهای نفسانی دارد که مطابق مضمون آیه 104 سوره شریفه آل عمران، رهبر دینی نقش مهمی در این خصوص ایفا می نماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (2) و باید از میان شما، گروهی، [مردم را] به نیکی دعوت کنند

ص: 37

---

1- «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ بگو: از شما در مقابل این ( ابلاغ رسالت خود) جز محبت (قلبی و عملی) درباره خویشاوندانم مزدی نمی طلبم. (شوری: 23)

2- آل عمران: 104.

و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند، و آنان همان رستگارانند. روشن است که در صدر دعوت کنندگان به خیر امام معصوم است که هم خیرات را خوب ه خیرات را خوب می شناسد و هم به آن ها دعوت می کند.

ظهور و غلبه نفس اماره و رشد دنیاخواهی در قلوب دستگاه خلافت، از همان روزهای آغازین غصب خلافت به گونه ای متجلی شد که به مرور در قالب یک سلسله امتیازات و منافع اجتماعی و سیاسی در آمده که آنان هرگز راضی به تغییر آن نمی گردیدند. از همین رو عبدالرحمن بن عوف - به عنوان حکم - در شورای شش نفره تعیین شده توسط خلیفه دوم برای تعیین خلیفه سوم، شرط عمل به کتاب خدا، سنت رسول الله و در نهایت سیره شیخین (خلیفه اول و دوم) را برای بیعت با امیرالمومنین علی (علیه السلام) مطرح می کند. (1) برآستی سیره شیخین چه بوده است که عبدالرحمن بن عوف آن را ضمیمه قرآن و سنت نبوی می نماید؟ حقیقت آن است که سیره شیخین، مجموعه ای از امتیازات طبقاتی و دنیوی محض بوده که در دوره خلافت خلیفه اول شکل گرفته بود. چنان که شخص عبدالرحمن بن عوف و افراد شبیه او - آن گونه که تاریخ نقل می کند - بر اثر بدعت هایی که به قانون در آمده بود و فرهنگ جامعه را با آن همساز کرده بودند که در دوره ابوبکر آن قدر ثروت های نجومی کسب نمودند که تنها طلاهای باقی مانده آن ها با تبر شکسته می شد.

به طور طبیعی علی (علیه السلام) هرگز نمی توانست با چنین شرطی موافقت نماید. چه آن که چنین عملی به مثابه امضاء و اعتراف و پذیرش این سیره باطل و بدعت ها بوده است.

ص: 38

---

1- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 31، ص 399.

براستی اگر این سیره موافق قرآن کریم و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود چه نیاز به ذکر و اشتراط آن بود و اگر مخالف آن دو بوده پس می بایست مطرود واقع می گردید؛ در نتیجه این پرسش انسانهای بیدار و منصف است که دلیل انضمام آن از سوی عبدالرحمن بن عوف به دو منبع اصلی تشریح (کتاب و سنت) چه بوده است؟

نتیجه سوم:

از دیگر نتایج سخت شدن ترتیب پذیری امت اسلامی در شرایط غضب خلافت می بایست به تحریف چهره شریعت اسلامی و احکام اسلامی اشاره کرد که با ارائه تصویری جعلی و دروغین از آن توسط علما و راویان دروغین و دنیاپرست منصوب از سوی خلفاء امکان پذیر شد.

در چنان فضایی چگونه می توان از کسی که نه پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیده و نه بر مواضع علی (علیه السلام) اطلاع یافته می توان انتظار داشت که ولایت علی (علیه السلام) را پذیرفته و از وی تبعیت کند؟ به ویژه آن که از روحانیت درباری وقت می شنید که آیاتی از سوره بقره در شأن علی (علیه السلام) و در مذمت وی نازل شده است: « وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يُشْهِدُ اللَّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلْدُّ الْخِصَامِ ، وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (1) و از مردم کسی است که گفتار او در باره ی زندگی دنیا و [پارسایی] مایه اعجاب توست و خدا را بدانچه که در دل دارد گواه می گیرد، و حال آن که او لجوج ترین دشمنان است. و چون باز گردد یا به مقامی رسد بکوشد تا در زمین فساد کند و

ص: 39

حاصل خلق و نسل بشر را تباه نماید، و خدا فساد را دوست ندارد.

با توجه به موارد پیش گفته نمی توان از بیشتر مسلمانان توقع داشت که چیزی جز این صورت جعلی و تحریف شده از اسلام را با قاطعیت پذیرفته باشند. چه آنکه چیزی جز اسلام دستگاه تبلیغاتی خلفاء نشنیده و غیر از آن ندیده اند.

از همین رو حکمت الهی اقتضاء می نماید که دوازدهمین امام معصوم (عج الله تعالی فرجه الشریف) مدتی طولانی در غیبت بسر ببرد. هدف از استمرار و طولانی شدن غیبت آن است تا امت اسلامی از گذرگاه تجارب، بلایا و آزمایش های مکرر و سخت به سطحی از پختگی و کمال مطلوب برسد که وی را شایسته همراهی فرآیند کمال پذیری با حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) نماید. این در حالی است که اگر امت مسلمان از ابتدا در آغوش امامان معصوم (علیه السلام) تربیت شده بودند، بسیار قبل تر از این به درجه کمال می رسید.

### **اثر چهارم : تفرقه و تقسیم امت اسلامی**

چهارمین خسارت گسترده امت اسلامی بر اثر زعامت خط خلافت بر جامعه اسلامی، ایجاد تفرقه و دو دستگی و اختلاف میان مسلمانان و تبدیل آن ها به گروه های متکثر و متباین است که پیدایش دهها فرقه اسلامی در طول تاریخ موید آن است.

تشتت و تفرقه جامعه اسلامی از ابتدایی ترین، بارزترین و طبیعی ترین نتایج دور کردن جامعه از امامت حقیقی است. چرا که راز تشریح و جعل امامت، پاسداشت امت از چند دستگی و انحراف بوده است. آن گونه که صدیقه اطهر

فاطمه زهراء (عليها السلام) در خطبه مشهور خود پس از وفات پدر بزرگوارشان می فرمایند: « وَ جَعَلَ إِمَامَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ » (1) خداوند امامت ما را موجب نظام یافتن امور ملت قرار داده است. و همان طور که آیه 103 سوره شریفه آل عمران به چنگ زدن به ریسمان محکم الهی و پرهیز از تفرقه دستور می دهد که: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» و در تفاسیر متعدد مراد از ریسمان کشیده شده از آسمان به زمین را قرآن کریم و عترت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عنوان کرده اند. (2)

اضافه بر این جایگاه زعامت و خلافت جامعه اسلامی پس از غصب آن از سوی خط خلافت، مورد طمع بسیاری از قدرت طلبان قرار گرفته است تا با آن علف های هرز خودخواهی، تفرعن و استکبارجویی ریشه دوانیده در جان خود را سیراب سازند. طبیعی است که رقابت بر سر چنین امتیازی، به افزایش درگیری های اجتماعی و سیاسی و در نتیجه نابودی تمامی ارزش های اخلاقی خواهد انجامید.

اندکی تامل و مطالعه ابتدایی تاریخ برای فهم میزان خسارت های سنگین انسانی، جانی و مالی که در نتیجه مبارزه بر سر کسب قدرت صورت گرفته است، کافی است. برآستی چه کسی مسئولیت این فاجعه را برعهده می گیرد؟ چه کسی باب منازعه بر سر قدرت را بر روی مسلمانان گشود؟ و چه جنایت بزرگی کرده است کسی که این شکاف را در امت اسلامی ایجاد نمود؟

بهترین تعبیر از رنج ها، دردها و خسارت های یادشده، دعای «صنمی قریش» است که در لعن دشمنان آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ضرورت تبری از ایشان وارد شده است:

ص: 41

---

1- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 6 باب 23 ص 315

2- ر.ک: الشیخ محمد یعقوبی، شکوی القرآن، ص 91.



«اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ بِعَدَدِ كُلِّ مُنْكَرٍ أَنْتَ وَحَقِّ أَخْفَوُهُ وَمَنْبَرٍ عَلَوَّهُ وَمُنَافِقِي وُلُوهُ وَ مُؤْمِنِ أَرْجُوهُ وَ وَلِيِّ آذُوهُ وَ طَرِيدِ آوُوهُ وَ صَادِقِ طَرْدُوهُ وَ كَافِرِ نَصَرُوهُ وَ إِمَامٍ قَهَرُوهُ وَ فُرْهُ فَرَضَ غَيْرُوهُ وَ أَثَرِ أَنْگَرُوهُ وَ شَرِّ أَضْمَرُوهُ وَ دَمِّ أَرَاقُوهُ وَ خَبَرِ بَدَلُوهُ وَ حُكْمِ قَلْبُوهُ وَ كَفَرِ أْبَدَعُوهُ وَ كَذَبِ دَلْسُوهُ وَ إِزْثُ غَصَبِ بُوهُ وَ فِيءِ اقْتَطَعُوهُ وَ سَخَتْ أَكْلُوهُ وَ خَمْسُ اسْتَحَلُّوهُ وَ بَاطِلُ أُسْسُوهُ وَ جَوْرُ بَسَطُوهُ وَ ظَلَمَ نَشَرُوهُ وَ وَعْدًا خَلَفُوهُ وَ عَهْدَ نَقَضُوهُ وَ حَلَالَ حُرْمُوهُ وَ حَرَامَ حَلَلُوهُ وَ نِفَاقِ اسْتَرُوهُ وَ غَدْرِ أَضْمَرُوهُ وَ بَطْنِ فَتَقُوهُ وَ ضَلَعِ كَسَرُوهُ وَ صَكِّ مَزَقُوهُ وَ شَمِلَ بَدَدُوهُ وَ دَلِيلِ أَعَزُوهُ وَ عَزِيزِ أَدْلُوهُ وَ حَقِّ مُنْعُوهُ وَ إِمَامِ خَالَفُوهُ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا بِكُلِّ آيَةٍ حَرَفُوهَا وَ فَرِيضَةٍ تَرَكُوهَا وَ سُنَّةٍ غَيْرُوهَا وَ أَحْكَامِ عَطَلُوهَا وَ أَرْحَامِ قَطَعُوهَا وَ شَهَادَاتٍ كَتَمُوهَا وَ وَصِيَّةٍ ضَيَعُوهَا» (1)

خدایا آن‌ها را به عدد هر حقی که مخفی داشتند، و هر منبری که به ظلم بر آن بالا رفتند، و هر منافقی که به کار گماردند، و هر مؤمنی که تبعیدش کردند، و هر ولی‌ خدایی که آزدند، و هر تبعید شده‌ ای که پناهِش دادند، و هر راستگویی که رانندند، و هر کافری که یاری کردند، و هر امام بر حقی که مقهورش کردند و هر واجبی که آن را تغییر دادند، و هر دلیلی که انکارش کردند، و هر امر زشتی که اختیار کردند، و خون‌هایی که به ناحق ریختند و هر خبری که آن را عوض کردند، و هر حکمی که خلاف آن را انجام دادند و هر کفری که به پا داشتند، و هر دروغی که راست جلوه دادند و هر ارثی که به زور گرفتند، و هر غنیمتی که به ناحق ملک خود ساختند و هر مال حرامی که خوردند، و هر خمسی که برای غیر اهلش حلال شمردند، و هر باطلی که اساس آن را نهادند، و هر ستمی که گسترش دادند، و وعده‌هایی که بدان وفا نکردند، و

ص: 42

پیمان‌هایی که شکستند، و حلال‌هایی که تحریم نمودند، و حرام‌هایی که حلال کردند، و هر نفاق‌ی که پنهان داشتند، و هر نیرنگی که انجامش را به دل گرفتند، و پهلوهایی که شکافتند، و جنینی که سبب سقط آن شدند و استخوانی که شکستند، و هر سندی که آن را دریدند، و هر اجتماعی که پراکندند، و هر خواری که عزت بخشیدند، و هر عزیزی که خوارش کردند، و هر حقی که از صاحبانش باز داشتند، به عدد هر آیه‌ای که آن را تغییر داده و تحریف کرده‌اند، و هر واجبی که آن را ترک کردند و هر روش پسندیده‌ای که تغییرش دادند، و هر حکمی که آن را وارونه کردند، و جلوی انجام آن را گرفتند. و ارحامی که آنها را از بین بردند. و هر شهادتی که مخفی داشتند و وصیتی را که ضایع کردند و ایمانی که از بین بردند و ادعای باطلی را که داشتند. و بیعتی را که انکار کردند و هر نیرنگی را که انجام دادند، و هر خیانتی که وارد دین کردند، و هر گردنه‌ای که بالای آن رفتند (برای کشتن پیامبر) و هر قلبی که مقید به او بودند، و هر امانتی که به آن خیانت کردند لعنت کن.

اگر قرار بر ذکر مثال و شاهد بر هر فقره از این دعاء بود موارد متعددی را می‌شد ذکر کرد. لیکن مطالعه‌کننده تاریخ به خوبی می‌تواند موارد متعددی از هر فقره‌ای را اسقراء نماید و ما این مهم را به خواننده محترم وا می‌گذاریم.

### **اثر پنجم : جداسازی مطلق و همه بُعدی دین از سیاست**

#### **اشاره**

یکی از مهلک‌ترین زیان‌های مکتب سقیفه به جامعه اسلامی را می‌توان نظریه پردازی مکتب سکولاریسم و

جدایی دین از سیاست و تحکیم و ترویج آن دانست. چنین اقدامی عملاً به منحصر سازی دین به ابعاد تعبدی و امور فردی انجامید.

گذشت که امام معصوم از دو شأن زعامت سیاسی (مرجعیت سیاسی) و زعامت دینی (مرجعیت دینی) برخوردار است. تلاش های دستگاه خلافت برای سلب حق زعامت ایشان بر جامعه اسلامی هیچ گاه از مرزهای زعامت سیاسی فراتر نرفته و نتوانست مانع از شکل گیری مرجعیت علمی و دینی ایشان در جامعه گردد. چرا که اهل بیت رسول خدا (علیهم السلام) از احترامی خاص و جایگاهی ویژه در قلب های مسلمانان برخوردار بوده و لذا خلفاء هیچ گاه موفق به بازداشتن مردم از مراجعه به ائمه اطهار در حوزه نیازهای دینی و شرعی و علمی نشدند. از همین رو هارون خلیفه عباسی در واکنش پسرش مامون که از تکریم بی نظیر امام موسی بن جعفر (علیه السلام) توسط پدرش به تعجب درآمده بود می گوید: «وَيْلَكَ ، هَذَا إِمَامِ الْقُلُوبِ وَ أَنَا إِمَامُ الْأَبْدَانِ»<sup>(1)</sup> وای بر تو! این [موسی بن جعفر] امام قلب ها و من امام بدن ها هستم.

در این میان ائمه نیز اگر چه با توجه به شرایط اجتماعی دوران خود و با هدف حفظ موجودیت اسلام و جامعه اسلامی عموماً از مطالبه حق خود در زعامت و مرجعیت سیاسی امت خودداری کرده اند اما هیچ گاه و تحت هیچ شرایطی حاضر به دست کشیدن از زعامت دینی خود و پذیرش مرجعیت دینی خلفای جور نشده است. چرا که چنین اقدامی خیانت در حق خدا، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و جامعه اسلامی است. زیرا که این حق نه یک امتیاز یا جایگاهی قابل تنازل که توان و قابلیتی برای پاسخ گویی به نیازهای

ص: 44

---

1- هاشم معروف الحسني، سيرة الأئمة الاثني عشر، ج2، ص 390.

امت اسلامی است. بر اساس چنین دیدگاهی هر کس که قادر به پاسخگویی به تمامی احتیاجات فکری و اعتقادی جامعه بوده و جامعه نیز نیازها، آمال و آرزوهای خود را نزد وی بیابد، امام جامعه می شود. و علی (علیه السلام) این گونه بود؛ چرا که شنیده نشده است که به کسی نیازی داشته باشد و برعکس همه افراد (و حتی رهبران خط خلافت) در مسائل و مشکلات و تصمیم هایشان به ایشان مراجعه می نمودند. از همین رو برخی از متکلمین و علمای کلام (اعتقادات) با استناد به بی نیازی علی (علیه السلام) از مردم و نیاز ایشان به حضرت، به اثبات امامت امیرالمومنین می پردازند.<sup>(1)</sup>

## نظریه جدائی دین از سیاست

جدایی میان مرجعیت سیاسی و مرجعیت دینی در طول تاریخ اسلام، رفته رفته تثبیت شده و عمیق تر گردیده و اثر خود را بر اسلام بازتاب داده است. چنین تفکیکی به مرور به پیدایش نظریه ای انجامید که بر اساس آن اداره امور زندگی مردم و حیات اجتماعی از شئون امامت و مرجعیت دینی نبوده و نقش امام صرفاً به عبادات و برخی از احکام شخصی منحصر می ماند.

دیدگاهی که تجانس و هم سنخی کاملی با این دیدگاه جاهلی «هر چه مال خداست برای خداست و هر چه در سلطه قیصر می باشد از آن قیصر است»<sup>(2)</sup> دارد که خود عین شرک است. چرا که تمام جهان خلقت و در نتیجه حاکمیت تنها از آن خداوند متعال بوده و ذات مقدس اله برای هر

ص: 45

---

1- چنین استدلالی برای اثبات امامت امیرالمومنین علی (علیه السلام) به خلیل فرایدی نسبت داده شده است. از حارث بن مغیره نقل شده است که: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): بِأَيِّ شَيْءٍ يُعْرَفُ الْإِمَامُ؟ قَالَ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ، وَتَعْرِفُهُ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، وَبِحَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْهِ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ؛ به امام جعفر صادق (علیه السلام) عرض کردم که امام با چه چیزی شناخته می شود؟ فرمود: با آرامش و وقار، با حلال و حرام و با احتیاج مردم به وی و بی نیازی ایشان از همگان.» ر.ک: علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 25، ص 156.

2- مَا اللَّهُ اللَّهُ وَ مَا لِقَيْصِر لِقَيْصِر

مساله ای، حکم و دستوری دارد. آیا میتوان پذیرفت که شریعت اسلامی حتی از تنظیم ساده ترین حوزه های حیات بشری (همچون خواب، خوردن، جماع، تخلی و...) غافل نمانده و برای هر کدام آداب و احکامی وضع کرده است، از وضع سازکارها و قوانینی که به صورت همه جانبه به حیات جامعه سامان دهد، میتواند چشم پوشی کند؟

با توجه به نکات پیش گفته پس چرا صاحبان خط خلافت حاضر به قبول این حقیقت واضح نبوده اند؟ در یک بررسی اجمالی مهم ترین دلیل این مساله را میتوان در موارد ذیل خلاصه کرد:

1. ناسازگاری احکام شریعت با هوای نفس و خودخواهی آنها و علاقه ایشان به اختصاصی کردن اموال عمومی (همچون فیء) و دیگر امتیازات قدرت، به پذیرش سکولاریسم انجامیده است.

2. حاکمیت شریعت موجب اظهار جهل، کوتاهی و تقصیر ایشان بوده است و در ادامه منجر به رسوائی آنان می گشت که نفس اماره آن ها این اجازه را به آنها نمی داد و از آن ایبا داشته اند.

3. پذیرش زعامت همه جانبه ائمه (علیهم السلام) به معنای قبول احتیاج ایشان به زعامت دینی و در عین حال سیاسی از سوی ایشان (علیه السلام) است، و در نتیجه پذیرش برتری ایشان بر رهبران خط خلافت که فاقد جنبه دینی بودند می گشت و این موجب اعتراف جریان خلفاء برای تصدی مقام زعامت سیاسی از جانب زعمای دینی است که از آن پرهیز می کردند تا موجب سلب قدرت از آنان نگردد.

از آن جا که در نگاه غاصبان خلافت، زعامت سیاسی امت به مفهوم اصلاح، هدایت، کمال بخشی به انسان ها و در نهایت نیل ایشان به رضایت الهی که به معنی رهبری، پادشاهی، منافع، ویژه خواری و برتری جویی بوده است، لذا هیچ گاه پیوند قلبی میان مردم و آن ها برقرار نگردید. با توجه به همین رویکرد خلفاء بود که مردم در همان لحظات اولیه در سقیفه بنی ساعده سخن از انتخاب سلطان به میان آورده و می گفتند: «إِنَّمَا السُّلْطَانِ سُلْطَانٍ قُرَيْشٍ فَلَا يَنْزَعُنَا فِيهِ أَحَدٌ»<sup>(1)</sup> همانا سلطان از قریش است و در این مساله کسی با ما به منازعه برنخیزد.

این مساله البته نسبت به دیگر اقوام (قومیت های غیر عربی) که اسلام آورده بودند عیان تر است؛ چرا که ایشان احساس می کردند که خلافت، از آن عرب است. در نتیجه اگر پادشاهی تندخو می بود چه چیزی می توانست بخش های غیر عربی امت را به دیگر بخش ها پیوند زده و آنان را برای دفاع از یکدیگر برانگیخته و به یکدیگر ارتباط دهد؟ از همین رو شاهد آن هستیم که در دهه های نخست پس از ارتحال نبی گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلّم) روحیه تنفر، کینه و انتقام در جامعه اسلامی سایه افکننده بود. به عنوان نمونه اقدام ابو لولؤ ایرانی (غلام مغیره ابن شعبه) ناشی از کثرت تمسخر قومیت وی (فارسی) و آزردن وی از این مساله بود که در نهایت به انقلاب وی علیه نژاد پرستی و تعصب جاهلی و قتل خلیفه دوم انجامید.<sup>(2)</sup>

ص: 47

1- هاشم معروف الحسني، سيرة الأئمة الاثني عشر، ج 1، قسمت السقيفة.

2- محمد بن جرير طبري، تاريخ طبري، مجلد سوم، جزء پنجم.

در مقابل فرقه یادشده (خط و جریان خلفاء)، علی و فرزندان وی (علیه السلام) بودند که قلب های مردم را تصرف نموده و دستگاه خلافت با همه قدرت و جبروتش نتوانست این امتیاز را از ایشان سلب نماید.

ماجرای هشام بن عبدالملک (دهمین خلیفه اموی) نمونه بسیار جالب از محبت قلبی مردم به اهل بیت و مالکیت ایشان بر قلوب مسلمانان است. وقتی که هشام در فریضه حج به دلیل ازدحام شدید مردم، از رسیدن به حجرالاسود بازمانده و ناچار به پناه در گوشه ای از مسجد الحرام شد و در همین حال به ناگاه امام زین العابدین (علیه السلام) به مسجد وارد شد و قصد حجرالاسود را نمود. عبدالملک با چشمانی مملو از تعجب و شگفتی می دید که مردم - با آن که عموماً از شیعیان اهل بیت نبودند - دو طرف مسیر را برای امام (علیه السلام) باز نموده و حضرت با وقار و هیبت کامل به حجرالاسود رسیده و زیارت کردند. (1)

همچنین در توصیفی که «ضرار بن ضمرة» از امیر مومنان علی (علیه السلام) نزد معاویه کرده است، نیز علیرغم مواضع مثال زدنی حضرت در میان اصحاب خویش با این حال از

ص: 48

---

1- عبد الوهاب بن علي السبكي این ماجرا در کتاب «طبقات الشافعية الكبرى» به صورت یادشده نقل کرده و به کینه و حسادت هشام اشاره کرده است. همچنین ابیات معروف فرزدق که در همان لحظه سروده شده است، مربوط به همین واقعه است: هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَائِفَةُ الْبَيْتِ يَعْرِفُهُ وَالْحِجْلُ وَالْحَرَمَ هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ \*\*\* هَذَا النَّقِيُّ الطَّاهِرِ الْعَلِمِ هَذَا ابْنُ سَيِّدَةِ النَّسْرِ وَأَنْ فَاطِمَةَ \*\*\* وَأَبْنُ الْوَصِيِّ الَّذِي فِي سَيْفِهِ نَقْمٌ أَوْ هَمَانٌ كَسَى أَوْ هَمَانٌ كَسَى أَوْ هَمَانٌ كَسَى \*\*\*

شناسائیش همدم و همقدمند. این کسی است که احمد مختار پدر اوست، که تا هر زمان قلم قضا در کار باشد، درود و رحمت خدا بر روان پاک او باد. این فرزند فاطمه، سرور بانوان جهان است و پسر پاکیزه گوهر و صی پیغمبر است، که آتش قهر و شعله انتقام خدا از زبانه تیغ بی دریغش همی درخشد.

شدت علاقه و محبت یاران اهل بیت (علیهم السلام) با هدف تقرب به خداوند متعال وفای به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، و شناخت حق ائمه قابل تفسیر است. از همین رو و با چنین انگیزه ای است که در راه اهل بیت چنان سختی هایی را تحمل کرده اند که از شنیدن آنها بدن به لرزه می افتد. به عنوان مثال هر دو دست و هر دو پای میثم تمار را قطع کرده و بر درخت خشک خرمایی به صلیب کشیدند، آن گاه بود که وی با همان حال از مردم خواست تا گردهم آیند تا برایشان از فضائل علی (علیه السلام) نقل کند. مساله ای که به خشم ستمگران و در نهایت قطع زبان وی منتهی شد. (2)

ص: 49

1- روّات از ضرار بن ضمیره نقل کرده اند که روزی بر معاویه وارد شد و سپس معاویه به او: گفت علی را برای من تعریف کن؟ ضرار به او گفت: معاویه از این بحث در گذر، معاویه گفت: نه. باید علی را برای من وصف کنی. ضرار گفت اگر چاره ای نیست، باشد: علی در آخرین پایه ی عزت و بزرگی قرار گرفته بود او نیرومند و توانا بود، حق می گفت و بدادگری و عدالت فرمان می داد، از وجودش دانش می درخشید، از اطرافش حکمت روان بود... آنگاه که در میان ما بود چون فردی از ما بود، هرگاه از وی چیزی می پرسیدیم بما نزدیک می شد، ما با اینکه به او خیلی نزدیک بودیم با این حال از هیبت آن حضرت جرأت سخن گفتن نداشتیم، چشم ما از بزرگی و عظمت او بسویش بلند نمی شد.

2- عبیدالله ابن زیاد پس از دستگیر کردن میثم تمار به وی گفت: از علی ابن ابی طالب بیزاری و تبری بجو! میثم گفت من هرگز این کار را نمی کنم. ابن زیاد گفت پس به خدا سوگند تو را خواهم کشت. میثم در پاسخش گفت: مولایم علی (علیه السلام) به من خبر داده بود که تو من را به همراه 19 نفر دیگر بر درب خانه «عمرو ابن حُرَیث» به دار آویخته خواهی کرد. ابن زیاد گفت حال که این طور است ما برخلاف گفته علی عمل می کنیم تا دروغ وی روشن گردد. میثم جواب داد چگونه می توانی بر خلاف پیش گویی وی عمل کنی در حالیکه وی جز از طریق نبی و جبرئیل و خداوند متعال خبر نداده است. من میدانم مکانی را که در آن به صلیب کشیده می شوم کجای شهر کوفه است و من اولین کسی هستم که در اسلام زبانش قطع خواهد شد. زمانی که وی را بر بالای نخل آویزان کردند، مردم در مقابل منزل عمرو ابن حرث اجتماع کرده و مشاهده می کردند که عمرو زبان به سخن گشود و گفت به خدا سوگند میثم همواره به من می گفت من همسایه تو خواهم بود... در این میان میثم به ذکر مناقب و فضائل اهل بیت (علیه السلام) و ظلم و زشتی های بنی امیه و کشتارها و مصیبت هایی که بر سر اهل کوفه خواهد آمد، پرداخت. خبر به ابن زیاد رسید و به وی گفتند که میثم در حال مفتضح سازی شما و بنی امیه است. وی دستور داد تا زبان از کام وی برکنند تا نتواند صحبت کند. در سومین روز، یکی از دژخیمان بنی امیه به نزدیک میثم آمده و با نیزه به او اشاره کرد و گفت: به خدا قسم می دانم که اهل عبادت بودی و شبها را به مناجات به سر می بردی. آن گاه با نیزه، چنان ضربتی بر پهلو یا شکم میثم فرود آورد که پیکرش دریده شد. میثم تنها ده روز پیش از حرکت سیدالشهداء به سمت عراق در سال 60 ه.ق به شهادت رسید.



نمونه دیگر حجر ابن عدی است که به دستور معاویه دست بسته از عراق به شام آورده شد و قبری برای وی آماده شده، فرش معروف «نطع» (1) را برای وی گسترانیدند و وی را میان ناسزا گفتن به امیرالمومنین علی (علیه السلام) و یا انتخاب مرگ خود و پسرش مخیر گذاشتند و وی ولایت علی (علیه السلام) را برگزیده و حاضر شد که پسرش پیش از خودش شهید شود، تا از یک سو اجر شهادت فرزند را به دست آورد و از طرف دیگر مبادا پسرش با دیدن تیغ جلاد بالای سر پدرش، سست شده و دست از ولای علی بردارد. پس از آن خود نیز ردای شهادت را در آغوش کشیده و به دیدار مولایش شتافت. (2)

نمونه ی دیگر از دریای محبان علی (علیه السلام)، عمار ابن یاسر است که با سن بالا در صفین در رکاب علی (علیه السلام) با معاویه می جنگید و می گفت: «وَاللَّهِ مَا هُمْ مِنَ الْحَقِّ عَلَى مَا يَقْدِي عَيْنِ ذُبَابٍ، وَاللَّهِ لَوْ ضَرَبُونَا بِأَسْيَافِهِمْ حَتَّى أبلغونا سعفات هَجَرَ لَعَلِمْنَا أَنَّ عَلِيَّ الْحَقُّ وَ أَنَّهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ» (3) سوگند به خدا! به اندازه ی خاشاکی که در چشم پشه رفته، آنها بر حق نیستند. سوگند به خدا! اگر آنها با شمشیرهای خود ما را بزنند و تا کنار نخل های سرزمین هجر (بحرین) ما را به عقب برانند، ما علم و اطمینان داریم که بر حق هستیم و آنها بر باطل می باشند.

اصحاب سیدالشهداء حضرت حسین بن علی (علیه السلام) والاترین و باشکوه ترین اسوه ها از اقیانوس پُر تلاطم عُشاق اهل بیت (علیه السلام) هستند که در وفاداری، صداقت، اخلاص و فداکاری کسی نظیر و مانند آن ها را ندیده و

ص: 50

---

1- نَطْعُ : ( ج أَنْطَاعٌ وَ نُطُوعٌ ) : فرشی از پوست است که برای بریدن سر یا شکنجه محکوم در زیر او می گسترانند.

2- حجر ابن عدی کندی کوفی از اصحاب با وفای امیرالمومنین (علیه السلام) و در جنگ صفین از سوی حضرت فرماندهی قبیله اش «بنی کنده» و در جنگ نهران فرماندهی سپاه حضرت را برعهده داشت. حجر به همراه جمعی از یارانش در سال 51 ه.ق و بر اثر بدگویی «زیاد ابن ابیه» و به دستور معاویه به شهادت رسیدند.

3- هاشم معروف الحسني، سيرة الأئمة الاثني عشر، ج 1، ص 474.

خندان به استقبال مرگ می رفتند. مقاتل نوشته اند که در شب عاشورا حبیب ابن مظاهر را دیدند که از خیمه خویش خارج شده و خندان است، یکی از یاران امام به او گفت: برادر! این زمان، ساعت خنده نیست، چرا می خندی؟ حبیب گفت: کدام جایگاه سزاوار تر از این لحظات برای کدام سُرور و شادمانی است، سوگند به خداوند جز این نیست که طاغوتیان با شمشیرها به سوی ما حمله کنند و ما به شهادت رسیم و خود را در آغوش پریان بهشتی ببینیم. (1)

## اثر هفتم: به تأخیر افتادن تحقق تمدن انسانی

### اشاره

آخرین زیان مهم برآمده از غضب خلافت حضرت علی (علیه السلام) را میتوان به تأخیر افتادن تحقق تمدن انسانی و پیشرفت های مختلف در حوزه های مختلف اشاره نمود.

واقعیت آن است که با توجه به موقعیت علمی خاص ائمه اطهار (علیه السلام) و برخورداری ایشان از گنجینه علوم الهی، در فرض عدم غضب مقام و منصب ایشان و امکان راهبری و مدیریت سیاسی جامعه از سوی، ایشان کشتی تمدن بشری می توانست بسیار زودتر از این به ساحل پیشرفت و ترقی برسد.

در نتیجه غضب مقام ایشان باعث گردید تا بشر برای کشف راه های پیشرفت همچون ساختن هواپیماها و رایانه ها و سفر به فضا و... به 14 قرن زمان نیازمند باشد.

ائمه اطهار (علیهم السلام) به مثابه مفسران قرآنی بودند که در آن اسرار مختلف و کلیدهای تمامی علوم نهفته است. کتابی که بیانگر هر چیزی است: «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» (2) به عنوان مثال

ص: 51

---

1- محدث قمی منتهی، الآمال، ج 1، ليلة العاشر من محرم

2- نحل: 89

قرآن کریم به سفر به فضا با مدد جستن از روش های علمی اشاره می کند که: « يا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ» (1) ای گروه جنیان و انسیان، اگر می توانید از کرانه های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید. [ولی] جز با [به دست آوردن] نیرویی فوق العاده رخنه نمی کنید. در روایات متعددی مراد از «سلطان» در این آیه شریفه به علم تعبیر شده است. به طور طبیعی و با تعالیم خاص نبوی، تمامی این اسرار و کلیدهای علوم نزد امیرالمومنین علی (علیه السلام) وجود داشته است. علی (علیه السلام) خود در این خصوص می فرماید: «عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ، يَنْفَتِحُ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ» (2) رسول خدا هزار باب علم به من آموخت که از هر باب، هزار باب جدید علمی باز می گردید.

با توجه به حضوری بودن علوم در نفس شریف ائمه اطهار (علیهم السلام)، در نتیجه نیاز به اجرای معادلات و قوانین احتمالی و یا آزمایشات طولانی مدت برای شناخت حقیقت، سالبه به انتفای موضوع بوده است. به عنوان مثال ائمه اطهار (علیهم السلام) در دوره ای اقدام به حفر چاه های آب و چشمه ها می نموده اند که دیگران عوماً حتی از شناخت مراکز برخوردار از آب نیز عاجز بوده اند. یا کلام مشهور علی (علیه السلام) که به تولید برق از آب اشاره کرده و می فرماید: اگر می خواستم از این آب برای تو نور تولید می کردم. که مراد از آن تولید انرژی الکتریسیته از آبشارها است. پس از امیرالمومنین (علیه السلام) نیز فرزندان بزرگوار ایشان همین مسیر را استمرار بخشیده و تا اندازه ای که معرفت و درک جامعه زمان خویش اجازه می داد به توسعه حوزه های مختلف

ص: 52

1- رحمن: 33

2- محدث قمی، منتهی الآمال، ج 1، باب «في علم أمير المؤمنين عليه السلام»

علمی همچون شیمی، ریاضیات، اخترشناسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی و... پرداختند.

اگر این اشکال مطرح شود که چه چیزی مانع از اعطای تمامی علوم خود به بشریت بدون برخورداری از مقام زعامت سیاسی و امامت جامعه گردیده است؟ در جواب می‌بایست این گونه گفت که پیشرفت مادی مساله‌ای کاملاً مرتبط با تکامل روحی و از گذرگاه ساختن عقیده صحیح اسلامی امکان‌پذیر است. به دیگر بیان پیشرفت مادی و تکامل روحی نه دو پدیده مستقل از هم که دو مولفه اجتماعی همراه و همسفر هستند که اولی بدون دومی بشریت را به ورطه نابودی و فنا می‌کشاند. آن گونه که امروزه در رفتارها و سیاست‌های کشورهای موسوم به ابرقدرت و قدرت‌های بزرگ قابل مشاهده است. در نتیجه اگر بشریت در حوزه اعتقادی و اخلاقی به پسرفت و انحطاط مبتلا باشد، جز به آن اندازه که خطری برای وی ایجاد نکند نمی‌توان از چشمه علوم وی را سیراب نمود. از این رو حفظ توازن میان ایندو، یعنی پیشرفت مادی و تکامل روحی برای حفظ بشریت و جامعه انسانی بسیار مهم و ضروری به نظر می‌آید.

با این حال اگر امت اسلامی التزام خویش به خط امامت و ولایت را اثبات می‌کردند خداوند متعال نیز بخل نورزیده و دریچه‌های علوم بی‌شماری را فراروی آنها می‌گشود.

تشویق امامان بر زنده نگه داشتن روز غدیر خم

در هر صورت موارد هفت‌گانه فوق تنها بخشی از زیان‌ها و خسارت‌های گسترده امت اسلامی در اثر عدم التزام

امت به وصیت آشکار رسول خدا (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) در خصوص خلیفه بر حق پس از خویش است. تمامی مشکلات و فجایعی که امروزه دین اسلام و امت اسلامی از روز وفات حضرتش (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) به آن مبتلا شده است، ناشی از همین کوتاهی و تقصیر امت اسلامی است.

در نتیجه، پاسداشت و بزرگداشت عید غدیر توسط شیعیان - که به خط امامت و وصایت رسول خدا ملتزم بوده اند - در واقع نه صرفاً یکی از شعائر دینی که به مثابه عملی سیاسی و اجتماعی برای شناساندن مسیر صحیح تعالی معنوی و پیشرفت مادی جامعه است که متأسفانه با غضب منصب ائمه (علیهم السلام) با مشکلات جدی مواجه شده است.

برجستگی این عید در میان تمامی اعیاد دینی و تاکید ائمه (علیهم السلام) بر آن نیز از همین زاویه نگاه سیاسی - اجتماعی قابل فهم و تفسیر است. از امام صادق (علیه السلام) سوال شد که « هَلْ لِلْمَسِّ لِمِینِ عَیْدٍ غَیْرِ یَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ الْأَضْحَى وَ الْفِطْرِ قَالَ نَعَمْ أَعْظَمُهَا حُرْمَةً قُلْتُ وَ أَيْ عَیْدٍ هُوَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ الْیَوْمُ الَّذِی نَصَبَ فِیهِ - رَسُولُ اللَّهِ (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام) وَ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً هُوَ مَوْلَاً»<sup>(1)</sup> آیا مسلمانان عیدی غیر از جمعه و عید قربان و عید فطر دارند؟ امام (علیه السلام) فرمود: آری، عیدی که عظمت آن از همه ی عیدها بیشتر است. عرض کردم فدایت شوم کدام عید است؟ فرمودند: روزی که رسول خدا (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) امیر مؤمنان (علیه السلام) را (به خلافت و ولایت) منصوب کرده و فرمود هر که من مولای اویم این علی مولای اوست.

ابن ابی نصر بزنطی نیز از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده که حضرت می فرمایند:

«يَا ابْنَ أَبِي نَضْرٍ أَيُّ مَا كُنْتُ فَاخْضُرْ يَوْمَ الْغَدِيرِ عِنْدَ أَمِيرٍ

ص: 54

الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ وَ مُسَلِّمَةٍ ذُنُوبَ سِتِّينَ سَنَةً وَ يُعْتِقُ مِنَ النَّارِ ضِعْفَ مَا أَعْتَقَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ لَيْلَةَ الْفِطْرِ وَ الدَّزْهَمَ فِيهِ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ لِإِخْوَانِكَ الْعَارِفِينَ فَأَفْضَلُ عَلَى إِخْوَانِكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ سِرِّ فِيهِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ . . . . . وَ اللَّهُ لَوْ عَرَفَ النَّاسُ فَضْلَ هَذَا الْيَوْمِ بِحَقِيقَتِهِ لَصَافَحَتْهُمْ الْمَلَائِكَةُ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ» (1)

ای پسر آبی نصر! هر کجایی بودی، روز عید غدیر بر مزار امیرالمومنین حاضر شو! چرا که خداوند متعال برای هر مسلمان و مومنی گناهان شصت سال را آمرزیده و دو برابر آن چه در ماه رمضان و شب قدر و شب عید فطر از عذاب جهنم نجات می دهد، در این روز رهایی می دهد. یک درهم صدقه در این روز برابر با هزار درهم در روزهای دیگر است. در این روز بر برادرانت بخشش کن و در آن هر مومنی را شاد گردان.... به خدا قسم اگر مردم فضیلت واقعی این روز را می دانستند، ملائکه هر روز ده مرتبه با ایشان مصافحه می کردند.

همچنین گذشت که هدف از بیان این مطالب صرفاً نه تثبیت اعتقادات و دفاع از آن (علیرغم ارزشمند بودن آن در جای خود) که عبرت گرفتن و درس گرفتن از این واقعه مهم تاریخی است. چرا که علم و دانش محض و غیر قابل استفاده در زندگی ارزشی ندارد.

### رهبری دینی و مرجعیت

حقیقت آن است که اگر ما موفق به فهم مساله جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و چرایی ضرورت آن گردیم، این

ص: 55

تجربه را بر هر رسالت اصلاح گرایانه ای که در خصوص هدایت مردم و کمال بخشی به ایشان فعالیت دارد (همچون رسالت مرجعیت) نیز جاری خواهیم ساخت. رسالت مرجعیت خود دو شکل متفاوت دارد:

### **شکل اول : مرجعیت فردی**

مرجعیتی که تنها به استنباط احکام شرعی بسنده کرده و هیچ اقدام عملی برای حاکمیت شریعت الهی در سطح جامعه و تشویق مردم برای التزام به آن صورت نمی دهد. چنین رویکردی، مساله را به مکلف واگذار کرده و جز در حدود امور فردی و آن چه که موجب ابراء ذمه مکلفین (به عنوان افراد مکلف و نه عناصری اجتماعی) ورود پیدا نمی کنند.

این شکل از مرجعیت اگر چه کم اهمیت نبوده و تلاش های گسترده و دشواری را برای حفظ فقه اهل بیت (علیهم السلام) صورت داده است، با این حال از موضوع بحث ما خارج است. چرا که اساساً نقش خود در خصوص امامت و زعامت اجتماعی و سیاسی امت را به کلی از دست داده است.

### **شکل دوم : مرجعیت اجتماعی**

مرجعیت اجتماعی، مرجعیتی است که به سطح نظریه پردازی (صرف قانون گذاری و تشریح) بسنده نکرده بلکه می کوشد تا با فراهم سازی تمامی فرصت ها و اتخاذ روش های مختلف، افراد جامعه را به اجرای شریعت در تمامی زوایای زندگی خویش تشویق و دعوت نماید.

مرجعیت در شکل اول آن شبیه مادری است که غذا و دارو را برای کودک مریض خویش آماده می کند و الباقی مسائل را به وی واگذار می کند. حال وی می خواهد دارو و غذای خود را میل کند یا نه، مادر دیگر هیچ گونه دخالتی

نمی‌کند و در نتیجه با توجه به قصور ذهنی کودک، به مرگ و نابودی وی منتهی می‌شود.

برعکس، مرجعیت اجتماعی به مادری شباهت دارد که فراتر از مهیا ساختن غذا، از تمامی مشوق‌ها برای خوراندن آن به کودک خویش بهره می‌جوید تا حفظ حیات کودک خود و بازگشت سلامتی به وی را تضمین نماید. روشن است که مرجعیت نوع دوم بیشتر با مردم در ارتباط بوده، تاثیر بیشتری بر ایشان گذارده و تعلق خاطر بیشتری نسبت به ایشان دارد و در نتیجه برای نمایندگی نقش امامان معصوم (علیهم‌السلام) سزاوارتر است.

در نتیجه چنین مرجعیتی بیشتر از مرجعیت فردی در معرض طمع دنیا پرستان و دشمنان است. در نتیجه اگر فردی غیر شایسته متصدی این منصب شده و برای دور ساختن افراد شایسته و لایق از این منصب شریف، سقیفه دومی را بر ساخت، تمامی یا برخی از آثار مترتب بر غضب مقام امامت که در قسمت‌های قبل به آن‌ها اشاره شد، بر آن مترتب می‌شود. از همین رو می‌بایست از تجربه سقیفه عبرت گرفته و با بیداری و احتیاط مانع از تکرار آن تجربه تلخ گردیم.

ص: 57



بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

